

### متن پرسش

(آخرین نگاه) من آن آخرین نگاهت را به علی ندیدم اما روزگار که دیده و شاهد است ای نبی مکرم آن زمانی که علی را تا سی سال پس از خود، نه؛ که تا همه ی روزهای رنج مهدی می دیدی ... و ای تو فاطمه از هر آنچه نمی‌شایست؛ قربان آخرین نگاهت به یگانه‌ات؛ علی آن زمانی که التماس‌هایش یکسره آهنگ یا فاطمه نُکلمینی بود آن زمانی که ۴ ستون دلت را در زمین جا گذاشتی و خود بر آسمان خیمه زدی و آهنگ محزون این ۴ پاره ات را به یقین صدای گام های ام البنین تسلی می‌داد... ای غزل بیت علی! ای نظم رباعی‌های علی! ای قرار دل بی‌قرار علی! ای ام البنین و ام الحسنات علی! ای عین البنین و کنز الحیات علی! ای گنج ویرانه‌ی علی! ای سپیده‌ی خانه علی! ای باران بر آتش دل باریده‌ای ذخیره برگزیده! ای دوام فاطمه در خانه علی! - که علی اصلاً بدون فاطمه‌ها طاقت ماندنش نبود - قربان آخرین نگاه علی بر تو ای بانوی برگزیده. نمی‌دانم گوهر وجود تو چه بوده و چند جبرئیل بر رسالتت مزده آورده؟ چهار گوشه دل فاطمه با سقفِ دستان تو مسکن گردید؛ وگرنه دل علی دیگر در کجای این عالم ساکن می‌شد؟ و تو ای علی! ای بالاتر از بلندای بشر! نمی‌دانم آخرین نگاهت به این دنیا با او چه گفتی که بیش از شمشیر جهل ابن ملجم پروران تو به شمشیر آنان تشنه بودی تا بند تنت را از این زندان تاریک بپزند و تو ای مجتبی‌ی همیشگی تاریخ! قربان آخرین نگاهت به مادرت، به فاطمه‌ی هستی، قربان آخرین نگاهت به زینب، آن زمانی که پاره‌های دلت از زهر کینه‌ها پرپر می‌شد آن زمانی که دیگر نتوانستی دردهایت را در دلت نگه داری و پاره‌ای از آن را تاریخ دید که چه مظلومانه بهترین مردان در خانه بودی و چه آسان همسرت، شریک زندگیت، قاتلت؛ لطف‌هایت را بی‌جواب نگذاشت. قربان آخرین نگاهت به علمدار مکتب حسین؛ خواهرت زینب که چه حرف‌ها آیا به او داشتی و شاید در آخر سخن؛ سفارش سجاد را به زینب کردی، و تو ای امام سرگشتگان! ای حسین! قربان آخرین نگاهت به خیمه‌گاه، بگذار تا نگویم از دل خونت در آن نگاه... از نگاه‌های داغدار تو، اما نمی‌دانم کدامش را بگویم؛ نگاهت به شیرخوارگان را، یا به دخترک‌های مدینه، یا به گاهواره‌ها را، یا به هر پدر و پسری که کنار هم می‌دید، یا برادری در کنار برادری، یا نگاه‌های پرمعنایت به هر آبی و هر مشکی، یا به عمویی در کنار برادرزاده، یا به نان و خرما یا گوشواره، یا به هر خیمه، هر آتش. قربان آخرین نگاهت به نگاه‌های پرتماس زنان بر پدرت حسین! آنقدر دیده‌های تو بسیار بوده که نمی‌دانم کدامش را بگویم؟! اما قربان آخرین نگاه‌های ساکتت به هر آن که محرم رازهای تو بود که فریادهای ساکت تو را می‌شنید و شاید پیش چشمانت سخت می‌گریست. کسی نمی‌دانم آیا بود که از خاطراتی که شاید برای محمّدت می‌گفتی چیزی شنیده باشد؟ یا در دلت‌هایت را نمی‌دانم پس از عاشورا شور

عبادت‌هایت چقدر شیرین‌تر شد؟ از تو گفتن تمامی ندارد امیر صبر! همه می‌گویند امان از دل زینب، ولی حتی کسی زیاد نیست که بداند امان از دل سجاد چه سهمی دارد؟

از شما سر بسته می‌گذرم و سراغ کسی می‌روم که دلتان سخت برای همه اشک و خنده‌اش می‌لرزید. قربان آخرین نگاه تو ای دختر امیر بهشت! به همان امیری که نمی‌دانست چطور با رضایت، دلت را از دلش برگیرد؟ ای سکینه‌ی قلب حسین! کسی چه می‌داند! شاید مضطرب‌ترین دل سهم تو بوده در عاشورا!! قربان آخرین نگاه پراشکت به قتیل العبرات! که نمی‌دانم چگونه این نگاه به آخر رسید و رفت، اصلاً نه می‌توانم و نه دلم توانی دارد که از این نگاه بنویسد. بعضی دردها، ندانستن‌اش هم درد دارد، و قربان آخرین نگاه تو ای سرباز بی‌قرار حسین! چه دلی شاید سوزاندی از دلسوز هم‌هی خلق ای علی دل حسین ...!! آه ای عباس! از تو نگفتن ناجوانمردی است، وقتی چشم‌هایت تا سال‌ها امانت‌دار اسرار علی بودند، قربان آخرین نگاهت! اما به قطره قطره آبی که بر زمین می‌ریخت مشک‌ی که اشک تو را درآورد و شاید با قطره قطره آب مشک، قطره قطره اشک تو بر زمین می‌ریخت. نمی‌دانم با هم‌هی سنگدلی‌شان آیا طاقت آوردند اشک‌های تو را ببینند؟ و قربان آخرین نگاهت به عهد چشمان ام البنین، که با تو شاید قرار کرده بود که یا با حسین برگردی و یا دیگرش برنگردی!! نمی‌دانم این ام البنین عجب رازی است که هنوز هم خدا فاشش نکرده بر انسان، شاید سر مستودعی است برای روز مبادای خدا بر کلام مهدی امت‌ها، شاید معجزه‌ای است که وصفش، دامن‌دامن بذر ایمان می‌پاشد بر دشت آخرالزمان. نمی‌دانم حتی چگونه وصفش را وصف کنم ...!!

اما شرمنده‌ام از آخرین نگاه شما آقا به فرزندان که غم تنهایی او و تن‌خواهی ما دلخون‌تان کرده بود. نمی‌دانم آخرین نگاه فرزند شما به سوی من چگونه خواهد بود؟ حالا که گاهی چنان خجالت‌زده از گناهانم می‌شوم که آرزو می‌کنم کاش نگاهش به من نبوده باشد، ای کاش .....

#### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: بحمدالله این نگاه اگر عنوان آن را «آخرین نگاه» نامیده‌اید؛ ولی نگاه خوبی است به صحنه‌هایی که ریشه‌های تاریخی ما می‌باشد و راز پایداری ما در جهانی که انسان‌ها به دنبال انسانیت اصیل خود می‌باشند. انسانیتی که ما را به نهایی‌ترین انسان در آخرین دوران مرتبط می‌کند تا آن باشیم که باید باشیم. مانند احساسی که در فتح خرمشهر برایمان پیش آمد، و از آن وسیع‌تر مانند احساسی که با انتقام از رژیم صهیونیستی برایمان ظهور کرد. حضور ظهوری وسیع‌تر و گشوده‌تر از دیروز برای درک عالی‌ترین حضور در فردای تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شد. موفق باشید